

این حد پتکورا می‌شناختم.

بعداظهری به اینجا آمده با حضور خود مهندس تجربی برای مدیرها معارفه شدم. فردایش کار را شروع کردیم. اول کار ۲ الی ۳ روز فقط کارخانه را گشتم و با تک تک مدیران صحبت کردم. کم کم جلسات تولید را گذاشتیم تا ببینیم چه صحبت‌هایی می‌کنند؟! در چه وضعیتی است و تولید داریم یا نداریم؟! و اصلاً شرایط چیست؟!

من در ابتدا کسی را جابه‌جا نکردم! بلکه بعد از ۹ ماه، مهندس رحیم‌خانی را به‌عنوان مدیر تولید آوردم. ایشان در شرکت ماشین‌آلات صنعتی تراکتورسازی بود. از نظر دید مهندسی و دید اجرایی آدم فعالی بود. حدود یک و نیم الی دو سال با ما همکاری کرد و در این مدت کم منشأ خیری برای پتکو بود. ایده‌های ایشان هنوز هم در اینجا جاری است. بعد از ایشان، در سال ۸۵ مهندس سید حمزه را به پتکو دعوت کردیم. ایشان نیز مثل مهندس رحیم‌خانی در ماشین‌آلات صنعتی بودند. ابتدا شش ماه به‌عنوان مشاوره به اینجا آمدند سپس به‌عنوان مدیر واحد تحقیق و توسعه انتخابشان کردیم. بعد کم کم نفرات دیگر را جذب کردیم. با کارگزینی تراکتورسازی تماس گرفتیم. گفتیم چند تا مهندس صنایع به ما معرفی کنند! ۵، ۶ نفر را معرفی کردند که ۴ نفر را برای بخش طرح و برنامه انتخاب کردیم. خودمان هم بر کارشان نظارت می‌کردیم. رئیس و مرئوس و از این حرف‌ها نداشتیم. بعد از بین خود آنها یکی را برای همان واحد رئیس گذاشتیم. یکی را برای برنامه‌ریزی و تولید انتخاب کردیم و به این شکل هر کدام را به‌عنوان مدیر به بخشی فرستادیم.

### خدا هیچ شرکتی را بدون کار نگذار!

زمانی که ما آمدیم، پتکو عملاً با ۱۰ درصد توان کار می‌کرد یعنی کاری نداشت. دولت هم می‌گفت بروید ۴۰ نفر را بیرون کنید، ببینیم برای ۸۰ نفر باقی چکار می‌توان کرد! یعنی اینجا به یک شرکت سرطانی تبدیل شده بود! اثراتش هنوز هم باقی مانده

است! در اینجا یک تعداد قراردادها قبل از ما بسته شده بود. پمپ‌ها تولید شده بودند، اما نمی‌توانستند تحویل بدهند! برای نمونه یک پمپ عمودی برای پالایشگاه آبادان بود که یاتاقان آن داغ می‌کرد. پمپ‌های عمودی هم معمولاً طویل هستند! من که آمدم اینها را از این سرکارگاه تا آن سرکارگاه دراز کرده بودند. پرسیدم: مشکل اینها چیست؟ چرا نمی‌توانیم تحویل بدهیم؟! در آزمایشگاه دو همکار داشتیم، الان هم یکی‌شان هست. هر بار که پمپ را تست می‌کرد و جواب نمی‌گرفت با گچ روی دیوار خطی می‌کشید. من را برد سر پمپ. خط‌های دیوار را نشانم داد و گفت آقای مهندس این پمپ این تعداد تست شده ولی جواب نگرفته‌ایم. آنها را عیب‌یابی کردیم و تحویل‌شان دادیم. عیب‌شان هم ساده بود. اصلاً سختی و مورد خاصی نداشتند. برای نمونه بلبرینگ را گرم کرده و روی شفت انداخته بودند. کیسینگ را هم داغ کرده بودند و بلبرینگ را آنجا انداخته بودند! وقتی شما از دو طرف به یک بلبرینگ تنش وارد می‌کنید، خوب طبیعتاً این داغ می‌کند. گفتم آن را باز کنید و از هر طرف دو دهم بزنید و بگذارید بلبرینگ در حالت خودش بچرخد. به بلبرینگ تنش وارد نشود. این کار را که کردند دما سنج دمای ۴۰ درجه را نشان داد. همان پمپی که تا ۱۲۰ و ۱۴۰ درجه دمایش بالا می‌رفت. به همین شکل تمام پمپ‌ها را عیب‌یابی کردیم و تحویل دادیم. در خلال این واقعیت، در شرکت هم کاری نبود. خدا هیچ شرکتی را بدون کار نگذار! کارگری که بنشیند، دیگر کار کشیدن



”

زمانی که ما آمدیم، پتکو عملاً با ۱۰ درصد توان کار می‌کرد یعنی کاری نداشت. دولت هم می‌گفت بروید ۴۰ نفر را بیرون کنید، ببینیم برای ۸۰ نفر باقی چکار می‌توان کرد! یعنی اینجا به یک شرکت سرطانی تبدیل شده بود! اثراتش هنوز هم باقی مانده است! در اینجا یک تعداد قراردادها قبل از ما بسته شده بود